



گزیده ای از سخنان دکتر ایمن الظواهری ” آمریکا دشمن شماره یک مسلمانان است”

گزیده ای از سخنان دکتر ایمن الظواهری ” آمریکا دشمن شماره یک مسلمانان است”

جهاد: تا کجا؟

عناوین:

_ سخنرانی های عمومی و یا اهدافی که با ابزار ممکن تناسبی ندارند، نا کارآمد هستند،

_ شعارهای ما در حالی که متوهمانه است و از اولویتهای مهم ما فاصله زیادی دارد، دشمنانمان را متحد و صفهای ما را پراکنده می کند.

_ پس از بن لادن دیگر هیچ رهبر جهادی به عظمت او دیده نشد و اقدام جهادی به نماد جدایی و هرج و مرج تبدیل شد که بیش از آنکه امیددهنده باشد، خطرناک است.

_ القاعده همچنان عملیات خارجی علیه ایالات متحده را بدون درک انگیزه های بن لادن در تصویب آن و یا شناخت جدی آسیب ناشی از آن، ادامه داد.

_ نقش فرقه گرایی و جدایی طلبی و جنگ داخلی در تضعیف ملت روشن است.

_ هیچ دشمن دیگری به جز اسرائیل وجود ندارد و باید درگیری ساختگی بین سنی و شیعه را متوقف کرد و همه برای آزادسازی فلسطین و مقدسات بشتابند .

_ داعشی گری مهمترین سلاح غرب در “جنگهای ترکیبی” علیه مسلمانان، از افغانستان گرفته تا فلسطین، و تحت عنوان جهاد داعشی برای جلوگیری از وحدت امت است.

_ هرکس مسلمانان را به نزاع دیگر و دور از اهداف اصلی آنها بکشد ، او دشمن واقعی است، خواه سنی باشد خواه شیعه.

_ شعارهای مهم اسلامی به جعبه های خالی تبدیل شده بودند که هر کس با معانی و اهداف دلخواه خود آن را پر میکرد.

_ آیا در عمل، دولت خلافت در روزگاری که مشکلات اقتصادی، فرهنگی و دینی بشریت را می درند ، به بلوغ خواهد رسید؟؟

_ آیا وقتی بدون اقتصاد و صنعت و سلاح پیشرفته و آموزشهای مدرن است، همچنان بالغ خواهد ماند؟ تا بتواند بدون وجود وحدت بزرگ اسلامی، جبهه یکپارچه با امکان دفاع موثر ایجاد نماید؟ و آیا این یک الگو و نمونه مستقل است و یا اینکه فقط یک نمونه فریبکارانه در همان صحنه بین المللی فریبکار است؟

_ آیا مجلس شورا یک نهاد نظارتی و محاسباتی خواهد بود و یا اینکه فقط یک مجلس خوشگذرانی در کنار شاهزاده؟ و یا اینکه مجلس شورا به اتحادیه نهنگهای ظلم و فساد تبدیل می شود؟

_ شریعت رو بنای دولت اسلامی است و اقتصاد زیر بنای آن، و ربا یکی از بزرگترین چالشها در برابر اجرای شریعت است.

نظام ربوی انسان را به ماشینی تبدیل کرده که با مکر و حيله کار میکند، با جنون مصرف میکند و با سفاقت قرض میگیرد و انسان مانند اجیری برای این نظام کار میکند و محصولات آنها را مصرف میکند و قرض های بانکهایشان او را به بردگی گرفته است.

_ یکی از الزامات سیستم بین المللی ربا، گسترش نابرابری های بزرگ در توزیع ثروت جهت ایجاد یک طبقه فاسد ثروتمند است که به دین و مردمش خیانت می کند.

_ سقوط امپراطوری عثمانی، علت اصلی از دست دادن فلسطین بود و سازمان ملل متحد و هر آنچه که بعد از آن اتفاق افتاد قابل پیش بینی نبودند.

- هیچ انسان شریف یا جوانمردی در جامعه گرگ صفتان بین المللی وجود ندارد. هر کشوری با توجه به توانایی های خود عضو پیمانها و قراردادهای می شود و یا با توجه به منافع خود از آنها خارج می شود.

_ بدون شکارهای احمق و ناتوان، زندگی وحوش جنگجو در جنگل دنیای مدرن ادامه پیدا نخواهد کرد.

نوشته : مصطفی حامد - ابو ولید مصری

قسمت اول از سه قسمت

برادر عزیز، دکتر ایمن الظواهری سلام علیکم.

این نامه را بنده به منظور تحقیقات بیشتر پیرامون عناوین مهمی که در نامه اخیرتان با عنوان "آمریکا دشمن اول مسلمانان" می نویسم. در نامه شما نزدیکی ملموسی به خط و مشی شیخ اسامه بن لادن رحمه الله دیده می شود؛ خط و مشی که او برای القاعده تعیین کرد؛ حد و مرزهایی که صلاحیت این را داشتند چارچوب اصلی و جامعی برای جنبش جهادگر باشد.

البته به جز چند عامل، از جمله :

- این گرایش استراتژیک به مسیرهای دورتر تغییر مسیر داد و توسط هیچ برنامه ای برای کار دائمی و پیوسته در همان جهت ، پشتیبانی نمی شد.

شاید توجیه در شدت و سختی نبردی باشد که القاعده با آن مواجه شد، که باعث کاهش قدرت آن شد و خود شیخ تحت تعقیب و گریز و مخفی شدن طولانی قرار گرفت.

- توجیه استراتژیکی که می توان آن را اولین توجیه نامید، اعلامیه جهاد توسط شیخ رحمه الله از کوه های توراپورا در اکتبر ۱۹۹۶ بود که در آن خواستار "آزادسازی شبه جزیره عربستان از مشرکین" شد

که به سرعت به ”آزادسازی مقدسات اسلامی در شبه جزیره عربستان و فلسطین“ تبدیل شد و یک پیشرفت طبیعی و مطابق با دستورالعمل اصلی بود.

– سپس دعوت شیخ، به برخورد با آمریکاییها در همه جا و تبدیل شدن به یک جنگ تمام عیار با ایالات متحده و تمام منافع آن و هر آن کس که شهروندی آنجا را دارد.

از آن زمان و به دلیل عدم وجود هدف واقعی از یک سو و نبود امکانات مناسب برای دستیابی هدفمند از سوی دیگر، مرحله ای از پراکندگی و گمگشتگی استراتژیک آغاز شد و این مساله، انگیزه ای برای مخالفت و نابسامانی و عدم پذیرش نظر عمومی اسلامی شد.

تمام عملیات هایی که علیه آمریکاییها بعد از ۱۱ سپتامبر تا کنون انجام شد، چه در داخل آمریکا و چه در سرتاسر جهان، نه تنها موفقیت تاکتیکی قابل زکری به دست نیاورد بلکه هیچ تاثیری بر قدرت آمریکا نداشت. به دلیل عدم رضایت مسلمانان از آنچه که رخ می داد و واکنش خشونت آمیز آمریکا و دست اندرکارانش، تاثیر معنوی بدی در میان مسلمانان داشت و این دقیقا همان چیزی است که حکام کشورهای اسلامی به دنبال آن بودند. به همین دلیل زیر ساختهای ساده بیشتر سازمان های جهادی را نابود کرد و حتی مانع حرکت اسلام به عنوان دین شد و به منافع مسلمانان و آوازه آنها در بیشتر کشورهای جهان آسیب رساند. نام اسلام با افراط گرایی همراه و کلمه ”تروریسم“ جایگزین کلمه ”جهاد“ شد. جریان های جهادی قادر به مقابله با هیچ یک از آن آثار بد نبود بلکه دچار انحرافات بدتری نیز شدند.

از جمله:

– افراط گرایی فقهی، که برای بسیاری به رهایی کامل از احکام دین و خشونت در تعامل با دشمنان و مردم تبدیل شد، و پس از آنکه القاعده شعاری برای جهاد سلفی در مرحله ای از سالهای ۱۹۸۸ تا ۲۰۰۳ بود، این شعار از سال ۲۰۱۴ به سازماندهی داعش یا داعش گری به روش وحشی گری افسار گسیخته تبدیل شد و با همین منوال و تحت عنوان جهاد، صدها سازمان ظاهر شدند که عملکرد مشابهی را دنبال می کردند.

– جهاد برای اغلب سازمانها به راه امرار معاش تبدیل شده که با انگیزه های مختلفی، همچون رهبری و مشهور شدن تا رسیدن به ثروت و سلاح و نفوذ صورت می پذیرد. البته با حفظ احترام ویژه به جهادگرایان یمن که از این مساله مبرا هستند؛ اینها کسانی که از کشورشان در برابر جبهه صهیونیستی سعودی دفاع می کنند.

– در میان گروه هایی که ادعای جهاد می کنند، به جز در مسأله سطح توانایی در کشتار و گسترش هرج و مرج، در دیگر زمینه ها به خصوص مذهبی و اخلاقی به صورت چشمگیری تنزل داشته اند و اغلب به جهل سیاسی تام مبتلا بوده که از نظر سیاسی به نظامهایی کاملا تهی تبدیل شده اند که توسط دشمن و متحدان خلیجی آن مدیریت می شوند تا هر طور که بخواهند آنها را سرشار از تبلیغات فاسد کنند و

مفهوم جهاد را به صورت کامل منحرف کنند. به همین خاطر این سازمان ها به نابینایی سیاسی دچار شدند و قادر به درک و فهم وقایعی که با آنها در جنگ هایشان درگیر بوده اند ، نیستند؛ دلیل روشن آن اتفاقاتی است که در سوریه از زمان اولین درگیری تاکنون رخ داده و تا شکست کامل و تلفات سنگین چیزی نمانده است. کشورهای بزرگ جهان و کشورهای مهم منطقه به دفاع از منافع خود به قلمرو سوریه نفوذ کردند که اولین نفر آنها اسرائیل بود؛ با این حال جهادگران به دنبال توهمی بودند که هیچ موقع در سوریه مطرح نبوده و آن “دولت سنی ها در سوریه” است. این شعار توسط نیروهای مسلح خارج از سوریه و با هدایت شیوخ نفتی که جنگ این گروه ها را تامین می کردند، مطرح شد و شعار ساختگی خود را در عرصه جهاد اعلام کردند که بدون پشتیبانی مردمی، خواستار فرضیه متزلزلی شدند که اسلام جهادگرایی فرقه ای را تعمیق می کرد. کسانی که در مرکز شهرها و در میان غیر نظامیانی که آنها را مانند کیسه های شن در مشت خود می دیدند، به طرز فجیعی به کشتار پرداختند، که این گروه ها را به عامل اصلی رنج های مردم سوریه و ویرانی آن کشور تبدیل کرد و باعث از هم پاشیده شدن جهان کوچکشان شد.

– سطح رهبری جهادی به سطح ماموران نیروهای منطقه ای یا بین المللی سقوط کرد و جهاد آن ها به قراردادهای جنگی که در برابر منطق کسب و کار کوتاه می آید، تبدیل شد و دیگر خبری از فعالیت دفاعی جهادی ایدئولوژیک نیست.

– پس از درگذشت بن لادن ، هیچ رهبری جهادی با قدرت او تا به حال ظهور نکرده است و عملیات جهادی، خود شعاری برای تفرقه اسلامی و هرج و مرج شده است. بیش از آنکه امیدی برای رستگاری مسلمانان باشد خطری برای کشور و امنیتشان است. فرآیند جهاد، شخصیتی را که جامع و قادر به درک اصل چالش ها و طرح راه حل ها و متوجه منافع یک ملت باشد نه سازماندهی منحصر به فرد تک رهبری را از دست داد.

– جنبش جهادی سنی در دام پیگیری کامل شیخهای نفتی، که در دهه هفتاد کار خود را اصولی شروع کردند، افتاد و در حال حاضر به دنبال یک جریان مالی و سیاسی و نظامی مشخص حرکت می کند.

بر همگان واضح و مبرهن است که اتحاد محکمی بین شیوخ نفتی و اسرائیل برقرار است و طبیعتاً در حال حاضر جریان های جهادی سنی در انتهای صف همکاری با اسرائیل و متحد اصلی آن یعنی ایالات متحده ایستاده اند که با توجه به این حقیقت تلخ، عمل جهادی یا سزاوارتر است بگوییم “واجب جهادی” که ستون دفاع از دین و ملت و روح بندگان و امنیت کشور است توسط این تاجران ربوده می شود.

ما فراموش کردیم که چندین دهه است خود اسلام توسط بریتانیای “کبیر” به واسطه جنبش وهابیت و آل سعود ربوده شده و یا به طور صحیح تر، مسلمانان پس از آنکه چشم هایشان پر شده بود از زرق و برق طلای نفتی که آل سعود بمنظور مخدوش کردن اسلام و بدست گرفتن زمام دین به مصلحت بریتانیا و به واسطه وهابیت و طلای سعودی و دو مسجد مقدس در مکه و مدینه بی حساب میبخشید، مسلمانان چشمانشان را بر این حقیقت بسته بودند.

– اکنون افسار مستقیماً در دست اسرائیل است که کنترل سه شهر مقدس اسلام یعنی مکه، مدینه و

قدس را در دست گرفته است. علاوه بر این حکومت های خلیجی "به برکت حمایت ایالات متحده" به وابستگان اسرائیلی تبدیل شده اند و عربستان سعودی و ابوظبی با تامین مالی کمپین های انتخاباتی در ایالات متحده به سردسته رهبران پروژه های صهیونیستی در کشورهای عربی و مسلمان و حتی در کل جهان تبدیل شده اند.

- سخنرانیهای عمومی یا اهدافی که امکانات مناسبی برای رسیدن به آنها وجود ندارد، دیگر مفید نیستند و در برابر واقعیت های تلخ و روند مرگبار سیاست های دولت ها و گروه های اسلامگرا و سکولار دیگر به کار نمی آیند.

- امروزه میزان آسیب های فرقه ای و اعتقادی و درگیریهای داخلی و تاثیر آن بر باورهای امت و تضعیف آن به وضوح دیده می شود.

درگیری های فرقه ای، به ویژه درگیری های سنی و شیعه و جنگ های داخلی با تمام عناوینش باید متوقف شود و همه آنها باید متوجه یک هدف اساسی باشند که هیچ دشمن دیگری به غیر از اسرائیل وجود ندارد و هر آن کس که مسلمانان را به نزاع دیگری دور از هدف آزادسازی منطقه و مقدسات اسلامی از اشغالگری اسرائیل و امریکا بکشاند، فارغ از هر گونه شعاری که سر می دهد، او دشمن واقعی است حتی اگر به عنوان مسلمان "افراطی" و هابی و یا در جامعه تشیع ظاهر شود.

اگر دشمنان برای ریشه کن کردن ما همانطور که در بیانیه شما ذکر شده متحد شوند، آیا کمترین کار این نیست که ما نیز برای دفاع از روح و دین و سرزمین و نسل های آینده مان جمع شویم تا دین جدیدی که بن سلمان و صهیونیست ها آن را به وجود آوردند، در عمق باورها رسوخ نکند؟ آیا در برابر تباه شدن نسلی از مسلمانان که به کشورهای غربی مهاجرت کردند و حالا بدون هیچ وطن، امید و یا آینده ای در حالی که مورد تحقیر و طرد و نفرت قرار گرفته و در آنجا به سر می برند مسئول نیستیم؟ پس چگونه می توان بدون رهبر و یا حتی مدافعی برای مسلمانان با این جنبش های اسلامی تباه شده و یا وابسته به دشمن با این مشکلات مقابله کرد؟؟

- مبنای تفکر سلفی بر مذهب گرایی و فرقه گرایی است و وهابیت آمد تا با ما در مورد توحید، ستون های تکفیر و فرود آوردن شمشیر بر گردن مسلمانان سخن بگوید. پس از آن داعشی گری در یک دوره منطقی و طبیعی در بستر رشد وهابیت قرار گرفت تا هر مانعی از دین که بین خود و وحشیگری و نابودی ملت فاصله می انداخت را از بین ببرد؛ گویا این دست اسرائیل است در پشت دستکش مخملی اسلامی. تا جایی که در خط مقدم ارتش های مهاجم و با مهمترین سلاح جنگ های ترکیبی از جنگهای قدیمی و مدرن، روانی و فناوری قرار گرفت. با این کار جهاد سلفی و در حد اعلی داعشی گری؛ به جهادی ترکیبی و در خط مقدم ابزار جنگ های اسرائیل و امریکا با مسلمانان از افغانستان تا فلسطین تبدیل شود.

قالبهای تهی، شعارهای بزرگ بی محتوا:

شعارهای بزرگ اسلامی به جعبه های تو خالی تبدیل شده اند که هر کس هر طور که میخواهد آن را از معانی و اهداف دلخواهش پر می کند لذا واجب شده هرکس که مایل به استفاده از این اصطلاحات است از یک یادداشت تفسیری از معنای شعاراتی مانند: حاکمیت شریعت، شورا، خلافت بزرگ، امر به معروف و نهی از منکر، توحید و دعوت، رسیدن به جهاد در راه خدا، استفاده کند تا بدانیم منظور از شعاراتی که می دهد چیست.

تجربه مسلمانان در سه دهه گذشته، سوء استفاده از این اصطلاحات و به کار بردن آنان برای تحریک عاطفی همراه با برنامه های کاربردی کاملاً مخالف معنای واقعیشان را نشان می دهد.

این سه دهه، ابعادی را نشان داد که در تجربیات گذشته مسلمانان وجود نداشت به خصوص در مورد اتفاقات نجد، شبه جزیره عربی و حکومت "اسلامی" آل سعود و چگونگی به کارگیری مفاهیم شریعت و توحید و جهاد در راه خدا توسط آنان. این تجربه با تمامی ابعاد گوناگونش بسیار عمیق بوده که تاثیر آن تاکنون در آنچه که در فلسطین رخ می دهد آشکار است. حکومت شبه جزیره عربستان اولین کسی بود که درهای خود را در برابر صهیونیستها باز کرد و اموال مسلمانان را به عنوان جزیه به آمریکایی ها پرداخت نمود تا از تخت پادشاهی آنان حمایت کند. سپس مسلمانان را به دو اردوگاه متخاصم "سنی و شیعه" تبدیل کرد که در این جنگ سنی ها با اسرائیل بر علیه شیعه ها "که بر اساس ادبیات وهابی از آمریکا و اسرائیل هم خطرناکتر است" متحد می شوند. این مسیر تاریخی و جغرافیایی وهابیت از نجد به اقصی نقاط جهان اسلامی؛ از مشرق گرفته تا مغرب زمین، در نبرد نابودی و فتنه و از هم گسیختگی و فقدان عظمت دین و درهم شدن معانی و اهداف و اضطراب و حتی نابودی پیروانش است.

به همین دلیل، شعارهای تو خالی که از آن سخن گفتیم توسط وهابیت سعودی بر اساس یک مفهوم خاص استفاده شد و همچنین توسط دیگران در چندین کشور و در رویدادهای مختلف مورد استفاده قرار گرفت تا اینکه پرچم و مفهوم خلافت و شورا و جهاد و احکام شریعت به دست داعشی ها افتاد.

هر حزب و گروهی بدون اینکه عملاً "و نه با شعر و لفاظی و شرح و بیان"؛ برای مسلمانان توضیح دهد که منظور از هر شعار چیست، همان شعارها را سر می داد تا اینکه شرایط، آنان را در رسیدن به قدرت و سوار شدن بر مسلمانان کمک کند؛ در آن لحظه است که غافلگیری ها، تراژدی ها و مصیبت ها آغاز می گردد.

– اما در مورد استفاده از شعارهای مهم اسلامی که در فضای بی نظمی درگیری های سیاسی و در طی تجربه های دموکراتیک که با مصائب "بهار عربی" ترکیب شده بود. جنبش اسلامی این شعارها را فقط به منظور رقابت برای رای گیری های انتخاباتی و بدون داشتن هیچ گونه هدف واقعی برای اعمال آنها بر سر سکولارها به کار برد و متأسفانه هنگامی که به قدرت رسید، روند اسلام گرایی را در رژیم استبدادی اسرائیلی ها و آمریکایی ها و کنترل ستمگران و ثروتمندان مال حرام در مراکز حساس حکومت، دولت و ثروتهای عمومی حفظ کردند.

علت اصلی پیروزی جنبش های اسلامی در مسابقه "بهار دموکراتیک"، پایبندی کامل به اطاعت از

حاکمان خلیج و اسرائیل و پروژه های آنان در منطقه بود. آنها حتی در سرقت آب های نیل که سرزمین های اسلامی "مادر" سازمان های اسلامی را آبیاری می کرد، دست داشتند. به همین دلیل به حمایت مالی از طریق معادن طلای سیاه خلیج دست یافتند. پس معنای این شعارهای بزرگ در این شرایط چیست؟ و چه مقدار برای آنها جدی است؟

- این شعارهای بزرگ باید یک نگرش واقعی اسلامی نسبت به چالش های فعلی که مسلمانان و تمام مردم جهان را تهدید می کرد، داشته باشند (روش های استعمار قدیم تبدیل به پلیدترین و قوی ترین روش های جدید شده که مقابله با آن سخت تر شده است). اشغال اقتصادی و سلطه شرکت های فراملیتی و بانک های بین المللی و سرمایه داری بی رحمانه و اسارت وام و جا به جایی غیر قانونی ثروت های جهان، تهدید کننده حال و آینده مردمی است که ثروت و حاکمیت و حتی اعتقادات مذهبی خود را به نفع فرهنگ غربی متوحش، فدا کردند. فرهنگی که انسان را در پایین ترین سطح حیوانی و غریز ابتدایی به مرحله پیش از ادیان و تمدن ها برمی گرداند.

از بین همه اینها "دولت خلافت" کجا قرار خواهد گرفت؟... در باب شریعت و احکام آن، عبادت برای کیست؟ برای طلا یا خالق روزی رسان؟ و در باب امر به معروف و نهی از منکر، چه کسی معروف را از منکر تشخیص می دهد؟ آیا حکومت طاغوت است؟ و یا شرکت ها و بانک های بین المللی (که موسساتی را برای فارغ التحصیلی دانشمندان مسلمان اداره می کند)؟ یا کارشناسان امنیتی دولت طاغوت؟ یا اینکه داعش و هزاران انجمن مذهبی مسلح دیگر؟

و اینکه جایگاه دولت خلافت "بالغ" در برده داری اقتصادی مردم چیست؟ و چه شواهدی وجود دارد که نشان دهد در میان طوفان های اقتصادی و فرهنگی و مذهبی که بشر را می دزد، واقعا مانند فرد بالغ رفتار کند؟ و آیا این یک نمونه مستقل و الگوست یا فقط یک نمونه فریبنده است که در همان نمایشنامه بین المللی به رشته تحریر در آمده است؟

- اما در مورد "شورا"، هنوز نفهمیدیم که این شورا آیا آموزش دیده و در خدمت امیر یا خلیفه خواهد بود یا قانونمند است؟ اینکه چگونه می توانیم آن را در سطح یک ملت کوچک یا ملتی با صدها میلیون نفر پیاده سازی کنیم!!!

و آیا همانطور که وظیفه پارلمان در کشورهای مدرن نظارت و ساماندهی است؛ شورا نیز همین وظیفه را اعمال می کند؟ و یا اینکه مجلس شورا عبارت است از مجموعه ای بدون قدرت و صلاحیت و تنها مجلسی است برای خوشگذرانی در کنار "ولی امر"؟

آیا خود اعضای شورا اهل مشکل و مشکل گشایی هستند؟ یا نهنگ های بزرگ ظالم و ستمگر و غرق شده در فساد در اقتصاد و امنیت و ارتش؟ و یا اینکه اعضای آن، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول هستند؟ دولت خلافت بزرگ چگونه میتواند در میان یک اقتصاد جهانی که تحت کنترل چندین کشور معدود و یا حتی چند نفر معدود است، از کیان خود دفاع کند؟ و آیا در حالی که بدون اقتصاد و صنعت و سلاح پیشرفته و آموزش مدرن و وحدت اسلامی بزرگ و حقیقی که بازار یکپارچه ای ایجاد می کند تا ساکنانش را از تحریم ها و گرسنگی و محاصره ای که کشورهای کفر جهانی تحمیل می کنند، محافظت کند، می تواند همچنان بزرگ و اسلامی باقی بماند؟ وحدتی که امکان دفاع موثر از کیان

سیاسی و ایدئولوژیک و اقتصادی داشته باشد؟ وحدتی که حتی شامل کشورهای شکست خورده ولی غیر اسلامی است که فقط عدالت اسلام و انصاف مسلمانان را جستجو می کند؟؟؟

آیا این وحدت فقط مربوط به سلفی هاست؟ و یا تنها وهابی ها؟ و یا مربوط به سنی ها است، با کنار گذاشتن شیعه و زیدیه و اباضی و یا هر گونه مذهبی که بی گناهی اش در برابر دادگاه های تفحص خودسرانه (که توسط بیماران روانی و کسانی که از لحاظ دینی منحرف شده اند اداره می شود) اثبات نشود؟

قسمت دوم از سه قسمت

وضعیت بین المللی و سرنوشت مسلمانان

در سخنرانی با ارزشان اشاره کردید که (تمام کشورهای جهان اسلام که عضو سازمان ملل متحد هستند، اسرائیل را با امضای منشور سازمان ملل متحد به رسمیت می شناسند، سازمانی که بر وحدت و تمامیت ارضی هر دولتی از جمله اسرائیل، تاکید می کند و همچنین در همان منشور، در حل و فصل اختلافات به جای مراجعه به شریعت، تصمیمات شورای امنیت و مجمع عمومی از جمله قطعنامه های ۲۴۲ در سال ۱۹۴۱ و ... را جایگزین آن نمودند.

– شما می دانید که از دست دادن فلسطین بسیار فراتر از زمان تشکیل سازمان ملل است. سقوط امپراتوری عثمانی، علت واقعی از دست رفتن فلسطین بود. هر چه که پس از آن چه اتفاق افتاد، دستاوردی بود کاملاً قابل پیش بینی. از جمله تصویب کشورهای عربی و اسلامی بر تقسیم فلسطین و تقدیم کردن آن به دشمن و اعتراف ضمنی یا مخفی به رسمیت شناختن اسرائیل. استقرار اسرائیل و ادامه وجود آن، نتیجه شکست مسلمانان در مقابل یک جنگ صلیبی در ارتباط با حملات فرهنگی و مذهبی بود که توسط غرب انجام شد و تا کنون نیز ادامه دارد. باز پس گیری و ترمیم زخم های فلسطین فقط با بازسازی وحدت متمدن اسلامی؛ یعنی آمادگی کشورهای اسلامی جهت بازگرداندن حقوق خود، از جمله حق موجود بودن فعال در صحنه بین الملل صورت می گیرد.

می توان گفت که سازمان ملل متحد به عنوان یک سازمان برای مدیریت امور جهان مطابق با نتایج پس از جنگ جهانی دوم و موازین قدرت در میان پیروزمندان و برای جلوگیری از وقوع جنگ های گسترده دیگر تاسیس شد و تقریباً تمام کشورهای اسلامی یا مستعمره هستند یا به تازگی مستقل شده اند و وابستگی واقعی به استعمارگران قدیمی یا جدید خود دارند. البته درگیری هایی در حد یک جنگ تمام عیار تحت پوشش جنگ های نیابتی، میان قدرت های بزرگ جهان به قوت خود برقرار است.

بیشترین حد رقابت میان بلوک های شرق و غرب برای تسلط بر کشورهای جهان سوم بود تا آنها را از

یک وابستگی به وابستگی دیگری انتقال دهند.

سازمان و قوانین بین المللی تنها بهانه ای برای تسلط بر مستضعفان بوده و هست اما برای قدرتمندان، به جز حدی که منافع آنها را تامین کند، لازم الاجرا نبود. حتی کشورهای کوچک نیز در اولین فرصت ایجاد شده و با تأیید کشورهای قوی به دنبال فرار کردن از اجرای قوانین بین المللی و شانه خالی کردن از مسئولیت هایشان بودند. مانند کاری که اسرائیل پس از تصویب قطعنامه سال ۱۹۴۷ انجام داد. این کشور کوچک تازه تأسیس جایگاه خود را ارتقا داده به همین دلیل زمینه اشغال سرزمین های عربی را بسیار بیشتر از متن قرارداد توسعه بخشید و با توجه به نیازهای نظامی جنگ علیه اعراب، آتش بس را متوقف و یا به آن متعهد شد و تا این لحظه، درب خروج برای هر کشوری که قصد خارج شدن از هر تصمیم بین المللی را دارد باز است. اگر آنها تحت شرایط مناسب برای قدرت خود یا قدرت ائتلافی، شرایط مناسب را برای سود بیشتر فراهم ببینند، دیگر هیچ شرف یا تعهدی در جنگ و جامعه بین المللی گرگها وجود نخواهد داشت. پس هر دولتی با مهارت های سیاسی و قدرت های نظامی اش و با توجه به مصلحتش، اجازه تشکیل اتحادیه ها در هر لحظه و یا خروج از آن را دارد.

– حتی قوانین اسلامی در مورد ورود یا خروج از سازمان ملل به کار نمی رود و شریعت، جایگزین قوانین بین المللی یا قطعنامه های سازمان ملل نیست. عکس این قضیه هم صدق می کند که قوانین و قطعنامه های بین المللی نیز جایگزین شریعت نمی شوند و همه این مسائل به موازین قدرت و درگیری ذهن و چنگ و دندان مربوط می شود لذا هیچ عذر و بهانه و توجیهی برای سرباز زدن و یا عدم توانایی مسلمانان در اعمال هر یک از قوانین مذهب وجود ندارد و مسئولیت، اول و آخرش بر دوش آنها است.

جنگل بین الملل قوانین درندگی خود را دارد. قوانین بین المللی جهت موازین قدرت و الزامات درگیری های بین المللی در یک لحظه ی خاص است و آن قوانین امکان تغییر در هر لحظه ای که این موازین تغییر کنند را دارند. همگی نیز این را درک کرده اند و می دانند که جهل و نادانی عواقب ناگواری دارد و بدون شکارهای احمق و ناتوان، زندگی هیولاهای خونخوار در جنگل دنیای مدرن ادامه پیدا نخواهد کرد.

هیچ یک از کشورهای جهان علاقه ای به شنیدن کلمه “قانون اسلامی” که از قرنهای قبل نه آن را دیده و نه تجربه کرده اند، ندارند، اما تصمیم واقعی نزد خود مسلمانان است و نه دیگران؛ پس مسلمانان باید برای حفظ اتحاد خود و پس از آن برای اعمال مذهب خود مبارزه کنند و با هرآن کس که خواستار جنگ با آنهاست بجنگند؛ خواه در جنگ، طبق قوانین بین المللی و قطعنامه های سازمان ملل و شورای امنیت عمل کرده باشد، خواه همانند جنگ کنونی آمریکا علیه مسلمانان، خارج از چارچوب قوانین بین المللی باشد؛ کشوری که پیمان های موقتی خارج از هر نهاد و یا قانون بین المللی می بندد و جنگ هایی را به راه می اندازد و کشورهایی مانند عراق و افغانستان را اشغال می کند و یا نیروهایش را بدون اعلام جنگ علیه آنها به داخل کشورها می فرستد مانند “سوریه، یمن، لیبی”.

مشارکت در جامعه ملل متحد در کاوش و فهم موقعیت کشورها و راهروهای ارتباطات و مانورهای آنها، مفید خواهد بود اما اگر قدرت بزرگی تصمیم بر فرو بردن قدرت کوچکی داشته باشد، در آن حال بودن یا نبودن و خروج از سازمان ملل و پناه بردن به قوانین آن فرقی نخواهد داشت و کسی نمی تواند مانع کشورهای قدرتمند شود. حتی خروج از سازمان ملل متحد هم راه را برای اجرای قوانین اسلام هموار تر

نمی‌کند و این یک جنگ بسیار طولانی نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است و مسلمانان باید به تنهایی با آن مقابله کنند و عواقب آن را متحمل شوند.

شریعت رو بنای دولت اسلامی و اقتصاد زیر بنای آن است.

قانون، ساختار بالایی هر نظام سیاسی است و این حصار است که از ساختار و ارزش های آن محافظت می‌کند و قانون را می‌توان به پرچم بالای کوهی تشبیه کرد که هویت فردی را نشان می‌دهد و آن را مدیریت می‌نماید.

بنابراین غیر واقعی است که بخواهیم درباره اجرای شریعت صحبت کنیم در حالی که ساخت جامعه از نظر اسلامی تکمیل نشده است؛ می‌توان در ابتدا برخی از احکام شرعی را اجرا کرد و نه همه آن را. برخی می‌پندارند که کل دین، تحریم و مجازات های جنایی است و این درست نیست. در شرایط کنونی جهان، چالش واقعی در برابر شریعت، اقتصاد است همانطور که ربا اقتصاد جهانی را کنترل می‌کند و در هر کشوری بدون انجام معاملات بانکی مبتنی بر ربا، دیگر امکان انجام هیچ گونه معامله مهم تجاری وجود نخواهد داشت و روشن است که ربا، یکی از گناهان کبیره در اسلام و یک فاجعه انسانی است که برای ثروت های بشر، به دست مالیات دهندگان بین المللی و بانک های بزرگشان سرازیر می‌گردد.

این نظام اقتصادی ربوی انسان را به ماشینی تبدیل کرده که به سختی کار می‌کند و دیوانه وار مصرف می‌کند و به حد سفاهت و نادانی قرض می‌گیرد. انسان همانند اجیری برای این نظام کار می‌کند و محصولات آنها را مصرف می‌کند و بانک هایشان با قرض های ربوی او را به بردگی گرفته اند.

این مسأله به انواع جنگها و ناآرامیهای اجتماعی منجر شده و آنقدر ادامه پیدا خواهد کرد تا اینکه بالاخره ربا در سراسر جهان حرمت پیدا کند و همه انسانها درک کنند که دشمن واقعی کل بشر ربا است نه تروریسم "اسلامی". در اینجا به طور خاص و با اطمینان می‌توان گفت که "اسلام راه چاره است".

– لازم بذکر است که زیر سایه ی نظام بین المللی ربا به دلیل فقر و دینی که مردم و کشورها در آن دست و پا میزنند، امکان اجرای قوانین اسلامی به طور منصفانه و واقعی حتی در حوزه تحریم ها_ تنها منطقه ای که در هم اکنون در دسترس است_ وجود ندارد؛ زیرا فقر پدر قانونی کفر است. قتل، سرقت، زنا، گواهی باطل، رشوه، سوء استفاده از الکل و مواد مخدر و الی آخر، فهرستی طولانی از جرائم عمده ای است که علت اساسی آن فقر است؛ پس چگونه می‌توانیم شریعت را در ساده ترین موارد آن که مجازات شرعی از ممنوعیت ها و محدودیت هاست، اعمال کنیم. لازم است قبل از صحبت در مورد اجرای واقعی و کامل شریعت، به رهایی از فقر و توزیع های نابرابر ثروت در سطح بین المللی و منطقه ای پرداخته شود؛ اگر ما در این ادعا واقعا صادق باشیم، به خاطر سوار شدن بر دوش مسلمانان و استفاده از آنها برای رسیدن به قدرت غاصب، آنها را فریب نمی‌دهیم و با نادانی و فقرشان معامله نمی‌کنیم در غیر اینصورت ما نیز به طاغوت جدیدی در بازار سیاسی که توسط سازمان بین المللی ربا که بقیه جهان را اداره می‌کند، تبدیل می‌شویم .

از الزامات نظام بین المللی ربا، گسترش بی عدالتی فجیع در توزیع ثروت داخل هر کشور است با هدف ایجاد یک طبقه فاحش ثروتمند که به دین و وطنش خیانت می‌کند و از نظام بین المللی ربا و

ضروریات سیاسی آن، از ظلم و ستم و فساد و بی عدالتی، با شعارهای دروغین و فریبنده از یک شیء خیالی به نام دموکراسی و جامعه مدنی و حقوق بشر حمایت کند.

برای خروج از قرارداد مبتنی بر ربا، لازم است که یک بازار بزرگ اسلامی ایجاد شود که با ربا سروکار نداشته باشد و زیر سلطه دیکتاتوری بلوک اقتصادی بزرگ، که اقتصاد جهان، از جمله بانکها را کنترل می کند، نباشد.

بنابراین، همانطور که خروج از محرمات بزرگ و در رأس آن، ربا ضروری است، وحدت بزرگ اسلامی هم یک واجب شرعی است و اشاره به ضرورت دفاع از سرزمین های مسلمانان و بازگرداندن سرزمین ها و کشورهای اشغالی آنها نیز یک واجب شرعی دیگر است.

کسانی که به دنبال روشن کردن آتش فتنه بین مسلمانان و روشن کردن آتش جنگ در بین خود هستند، همانا آنها دشمنان اسلام و دشمن شریعت اسلامی و مبارزه کننده با آن هستند بلکه اینان نماینده قدرتهای بین المللی ربا هستند که سرنوشت آنان با اجرای واقعی اسلام در زمینه اقتصاد، به خطر می افتد و این چیزی است که آنان را می ترساند و همگی ما می دانیم که این نیروها و مرکز روانی شان در اسرائیل است.

– بدون استقرار یک اقتصاد اسلامی واقعی، هرگونه اجرای سیاسی “دولت” کار بیهوده و یا در بهترین حالت کار ناقصی است.

و هیچ مطابقت اسلامی کاملی در اقتصاد و شریعت، بدون وحدت بزرگ اسلامی امکان پذیر نخواهد بود.

– جهاد برای دستیابی به وحدت کامل اسلامی همان جهاد برای اجرای قوانین و دولت اسلامی بزرگ است.

به بحث خود، در مورد اتحادیه کشورهای عربی برمی گردیم و می گوئیم که این اتحادیه و سابقه شکست هایش مانند سازمان همکاری اسلامی یا اتحاد اسلامی است با این تفاوت که تحت نظارت مستعمرین ما، به عنوان جایگزین ظاهری برای اتحاد واقعی زیر یک پرچم اسلامی واحد است حتی اگر مانند دولت عثمانی مریض باشد.

این سازمان ها هرگز به اهداف عرب یا اسلامی خدمت نکردند و اهداف، همواره یا استعماری بوده و یا به شکل پست ترین رقابتها بین رژیمها. زمانی، اتحادیه عرب تحت سلطه پادشاهی مصر بود سپس جمهوری نظامی مصر و اکنون تحت سیطره افراد فرومایه و دزدان دریایی نفت خلیج است. ابتدا قطر برای مدتی کوتاه سرپرستی آن را به عهده گرفت سپس عربستان سعودی با رهبری بن سلمان “کودک” و کاخ سفید آمریکا آن را اداره می کنند.

قسمت سوم از سه قسمت

قدرت آمریکا در کجاست؟

در بیانیه شما آمده است “آمریکا دشمن نخستین مسلمانان است”: (سپس نه تنها شیخ اسامه به بیان مثال واقعی و نمونه عملی برای ملت خود دست زد بلکه تبیین نمود که چطور می توان آمریکا را توسط افرادی که به خداوند توکل نموده و نیت خود را راسخ کرده مورد حمله قرار داد). ... (پس برادران و مریدان بن لادن، آمریکایی ها را در عدن، سپس سومالی و بعد از آن در نایروبی و دارالسلام مورد حمله قرار دادند. پس از مدتی مجددا در عدن و در پایان بزرگترین فتح در درون خانه آمریکایی ها رخ داد).

– پی بردن به احتمال مورد اصابت قرار دادن آمریکا و حتی شکست و تحقیرش، توسط چندین ملت از جمله مردم ویتنام قبلا کشف شده بود. شکست بزرگی که آمریکا و ارتش آن در ویتنام خوردند به ضرب المثلی میان ملت ها بدل شده که نمونه ای از هنرنمایی در جنگ و سیاست بین المللی است.

مردم افغانستان نیز از هر فرصتی برای تحقیر آمریکا استفاده می کنند. من معتقدم که روی آوردن شیخ اسامه به عملیات برون مرزی یک اشتباه استراتژیک از میان مجموعه اشتباهات خطرناکش بود.

زیرا که هدف جهادی اعلام شده براساس بیانیه “تورا بورا” در سال 1996، حذف مشرکان از شبه جزیره عربستان بود و سپس در بیانیه ای دیگر هدف توسعه یافته و به آزادی مقدسات اسلامی از مکه و مدینه تا قدس تغییر یافت.

بدیهی است که آزادسازی هر سرزمین اشغالی به واسطه جنگ یا جهادی است که توسط مردم آن سرزمین و در وطن خود انجام می گیرد نه در سرزمین دیگر. در این صورت این ملت از حمایت ملت های دیگر برای آزادسازی سرزمین شان برخوردار خواهند شد. حال چه این حمایت، شرکت در جنگ مستقیم در این سرزمین باشد یا از طریق جنگ روانی و تبلیغاتی در سرزمین های دوردست.

– البته می دانم که ابو عبدالله “بن لادن” نگران بود – در صورت انجام حملات در داخل عربستان سعودی – مورد هجوم و اعتراض “شیوخ” و “طلاب علوم اسلامی” قرار گرفته و مشروعیت دینی و جایگاه خود را از دست بدهد. به خصوص اگر قربانیان “مسلمان” و از پلیس یا ارتش باشند. بنابراین ناگزیر شد به عملیات برون مرزی خارجی متوسل شود البته او خیال می کرد که آمریکایی ها نمی توانند بیش از دو یا سه ضربه را تحمل کنند و پس از آن از عربستان عقب نشینی خواهند کرد. ما بارها در مورد این مسأله با هم بحث های طولانی داشتیم و در مورد این فرض اشتباه که دلیل عظمت و قدرت آمریکا در مقام اول نفت عربستان و سپس در بقیه نفت خلیج و قیمت ارزی نفت در تجارت بین الملل است صحبت کردیم اما او قانع نشد و تمام حواسش را بر عملیات خارجی متمرکز کرده بود. چیزی که تا به امروز در “القاعده” ادامه دارد؛ بدون درک صحیح از عواقب این کار که برای مجاهدین ناشناخته و کاملا تحت کنترل دشمن است و نتایج حاصل از این عملیات چیزی جز نفع رساندن به سیاست های داخلی و بین المللی آمریکا در ایجاد اتحاد تهاجمی علیه مجاهدین نیست و نه فقط لکه دار کردن تصویر

مجاهدین بلکه خدشه دار نمودن چهره اسلام.

در حال حاضر، اسرائیل در تمام سرزمین عربستان، از جمله اماکن مقدس حضور دارد و از کاخ های سلطنتی حفاظت کرده و جنگ یمن که توسط آل سلمان به نیابت از صهیونیست ها راه اندازی شده است را مدیریت می کند،

در این برهه حساس و بحرانی، القاعده هیچ قدرتی ندارد تا با تهاجم صهیونیست ها به اماکن مقدس، و نبرد طوفان که علیه یمن راه اندازی شده و قرار است مانند سیلی که تمام سرزمین عربستان و جزیره العرب را در بر گرفته ، مقابله کند.

به طور کلی، در حال حاضر “القاعده” خود را به دور از سرزمین درگیری با صهیونیسم اسرائیل و جنگ های صلیبی آمریکا می یابد که حتی در برخی از زمینه ها، برخی از شاخه های آن تحت کنترل قدرت های استعماری قرار گرفته اند و موفق شده آنان را در مسیر منافع استراتژیک استعمار هدایت کند.

البته “القاعده” تنها جنبشی نیست که تحت سلطه استراتژیک آمریکایی / اسرائیلی قرار گرفته بلکه تقریباً تمام جنبش جهادی و جنبش داعشی (دولت اسلامی !!)، بخشی جدایی ناپذیر از نیروهای آمریکایی در فعالیت هایش در سراسر جهان و در منطقه عربی است.

برخی از گروه ها در تلاش اند تا به نظریه پردازی درمورد شکست های جنبش های جهادی عرب و عدم توانایی آنان در دستیابی به هرگونه دستاورد واقعی روی زمین که قابلیت تبدیل شدن به پیشرفت سیاسی و یا حتی یک دستاورد نظامی قابل توجه را داشته باشد، پردازند. آنها می گویند که جنبش جهادی جهانی هستند و منحصر در قضایای یک سرزمین نیستند حتی اگر وطن خودشان باشد؛ در حالی که جهانی بودن به معنای از دست دادن سرزمین و میهن و پراکنده شدن مجاهدین در گوشه کنار زمین، در جستجوی نگرانی های خود درباره مسائل کشورهای بیگانه و فراموش کردن مشکلات سرزمین های خود نیست. این ادعا که این جنبش ها حرکت های جهادی جهانی هستند کاملاً اشتباه است. جهاد جهانی یعنی جنگ زدن به سرزمین و دفاع از آن. به عنوان مثال، داعش به طالبان اعتراض کرده و ادعا می کنند که این جنبش “ملی” است که تنها کشور خود را اداره می کند و نه همه کشورهای مسلمان را. واهی بودن این منطق کاملاً روشن است. اگر مسلمانان صدر اسلام شهر مدینه را در نبرد احزاب ترک می کردند و خالی می گذاشتند، امروزه اسلامی در زمین وجود داشت. زمین، با تمام ثروت هایش از جمله از بشر و جانداران و منابع را خداوند خلق نموده تا در خدمت بشریت باشند. این مساله محور اصلی نبرد بین مسلمانان و ستمگران در زمین است که به جای سودبردن از این نعمت ها آن را به تاراج برده دست به ویرانی و تخریب زدند، انسان ها را به بردگی بردند و اعلام خدایی نمودند. آبادانی زمین وظیفه تمام بشر است اما مبارزه با ظلم و ستم و ویرانی به دست جنایتکاران، موضوع جهاد اکبر و مبارزه بین ایمان و کفر است. البته نه با هدف اجبار مردم به پذیرش اسلام بلکه راهنمایی نمودن آنها به سمت رهایی از ظلم و بردگی و تلاش در جهت نشر عدالت و برابری همه انسان ها و بازسازی و آبادانی زمین بی آنکه از انسان یا موجودی دیگر سوء استفاده شود یا اینکه ثروت های این سیاره غارت گردد.

از آنجایی که القاعده و سازمان های جهادی دیگر سلفی در قلب عرصه اصلی جهاد نیستند، (یا اینکه آنها دیگر به مقدار کافی در صحنه وجود ندارند و یا اینکه در راه جنگ سیاسی عرب و بن بستهای

ایدئولوژیک و روابط وهابی با عوامل آمریکا گم شده اند) شما درباره این افراد گفتید: "آمریکا دشمن شماره یک مسلمانان است" {کسانی که به حمایت، پول و هدایت آنها دل بسته اند همانا همگی به سمت پرتگاه حرکت میکنند}. من فکر می کنم که این پرتگاه پر از سازمان های جهادی و تبلیغی و بسیاری جنبش های سیاسی سلفی خواهد بود. آنها در پرتگاهی شلوغ هستند و هنوز در پول حرام نفت رقابت می کنند و میدان های جنگ واقعی برای آزادسازی مقدسات اسلامی را خالی گذاشته اند.

شعارهای ما باعث متحد شدن دشمن اما تفرقه بیشتر صف هایمان شده است. این شعارها خیالی و دور از تحقق یافتن اهداف است.

جبهه دشمن علاوه بر تناقضات میان اقلیت های قومی و مذهبی، شکافی عمیق در روابط بین کشورها یا میان اقشار اجتماعی درون هر کشور دارد.

بسیاری از افراد این طبقات اجتماعی پایین از بی عدالتی در نظام اقتصادی و سیاسی رنج می برند نظامی که فقط از منافع ثروتمندان در برابر منافع طبقه فقیر و ستمدیده و گروه های آسیب پذیر از جهت مذهبی یا قومی، محافظت می کند.

تمامی این گروه ها و طبقات مردم اگر مورد روشنگری قرار بگیرند می توانند در صف مسلمانان در نبرد با باطل باشند. لذا بزرگترین اشتباه این است که تمام مردم را در یک جبهه مخالف قرار دهیم. دولت ها نیز همگی به یک اندازه دشمن نیستند و در درون خیلی از آنها تناقضات درونی وجود دارد اما همین کشورها ممکن است روزی به درجه ای از رشد در فهم و درک برسند تا علیه ظلم انقلاب کنند. این یکی از درس هایست که باید از دشمن یاد بگیریم اینکه همگی دشمن ما نیستند و ممکن است روزی همراه ما باشند. خود ما هستیم که داریم صف آراییمان را نابود می کنیم و از اختلافات بسیار کوچک و جزئی، کوه می سازیم و دشمن تراشی می کنیم و در آخر به جنگ تکفیر یکدیگر می رسیم. وهابیت نقش اساسی در ایجاد فتنه و شکاف در میان مسلمانان دارد. آنها اغلب مسلمانان را از دایره ایمان خارج کرده و به کفر متهم می کنند و در پایان کسی از مسلمانان را در اسلام باقی نمی گذارند جز دسته ای از گروه های وهابی که همگی در حال جنگ با هم هستند و اغلب آنها به صورت علنی یا مخفی با دشمنان امت از جمله آمریکا و اسرائیل تعامل می کنند.

لذا دور از حکمت است که ترامپ و اطرافیانش را همگی با یک معیار بسنجیم و آنان را احمق و ظالم تصور کنیم. با این کار، فرصت ایجاد پیمان های جدید با غیرمسلمانان از نژادها و ادیان مختلف که خود آنها نیز قربانی سیاست های حاکمان شان هستند را از دست می دهیم.

اسلام و مسلمانان می بایست یاور تمامی مظلومان جهان باشند و از این راه آنها را به اسلام بدون هیچ اکراهی دعوت کنند. حال چه این دعوت را بپذیرند و چه نپذیرند تغییری در عملکرد مسلمانان در مبارزه با ظلم و ظالم "گرچه که مسلمان" و یاری مظلومان باشد نخواهد داشت.

- همانطور که ما با اعطای احکام عمومی نادرست به اتحاد بیشتر صفوف دشمن کمک میکنیم باعث تفرقه بیشتر در کشورهای خودمان نیز می شویم. با ادعاهای دروغین به نام "عقاید" و "توحید" باعث ایجاد طبقه بندی بیشتر میان مسلمانان و شکاف و نفرت بیشتر در میان آنان شده ایم. کلمه توحید چیزی

است که باید همه ما را متحد کند و هر کس با هر انگیزه اصولی، عقیدتی یا قبیله گرایی اگر سلاحش را در مقابل این وحدت گرفت دشمن ماست و باید با او مبارزه کنیم.

تفرقه همان کاریست که جنبش جهادی از سلفی تا وهابی و داعشی انجام دادند و به جای مبارزه با دشمن واقعی، جنایات فراوانی علیه دین و ملت انجام دادند و چهره اسلام را که می بایست سبب رحمت جهانیان شود خدشه دار کردند.

خیال افکنی به انجام بسیاری از وظایف ضروری آسیب می رساند.

مبالغه در تخیل جهادی و مبارزه ای در بسیاری از متن های ادبی یا تحریک احساسات یا بیدار کردن حافظه تاریخی یک امت می تواند قابل قبول باشد اما در مورد جهاد واقعی و انجام وظیفه شرعی ما کاملاً خطرناک است.

در واقعیت کنونی، قلعه های اساسی ما با سرعت برق آسا که هرگز حتی در زمان حمله مغول به کشورهای مسلمان نیز اتفاق نیفتاد در حال سقوط هستند. دشمن، قدس را تصرف کرده و جزیره العرب را تحت کنترل خود دارد و اکنون دست به کشتار جمعی در یمن زده و در مصر نفوذ کرده و حاکمان و ارتشیان و الازهر و رسانه آن را تبدیل به مهره هایی در خدمت خواسته های خود نموده است. با این حساب با یک ضربه نیمی از جهان عرب از دست رفته اند. شمارش بلایایی که برای جهان عرب رخ داده آنقدر زیاد است که قابل حصر نیست. از جمله:

ملت افغانستان “مروارید جهاد و سران اسلام” برای هفدهمین سال در محاصره دشمن و برادر و دوست هستند. آنها در برابر بزرگترین جنگ صلیبی در تاریخ طوری مقاومت می کنند که تا به حال کسی نکرده.

و مردم فلسطین “جوهر اسلام و قلب تپنده جهاد” در محاصره و نادیده گرفتن و مقاومتی فراموش شده به سر می برند که خیانت را از نزدیکترین برادران خود دیده اند. حامیان واقعی آنان در اعتقادات و سیاست هایشان مورد اتهام قرار می گیرند و با آنان مقابله می شود.

و دو مسجد مقدس مکه و مدینه “ستون های دین و پرچم های آن هستند که توسط موریانه یهودی از درون فرسوده می گردند. مقدسات آنها، تبدیل به آثار تاریخی و باستانی گشته، احکام دین تغییر یافته و چهره و هویت و معماری این دو شهر مقدس را به سبک شهرهای قمار و فحشا در ایالات متحده و اسرائیل تغییر داده اند. آل سعود هویت اسلامی را از این دو شهر زوده و هر آنچه که مربوط به مقدسات اسلامی می شد دیگر در دریاها معماری غول پیکر غربی که در نقطه مقابل دین و فرهنگ اسلامی قرار دارند محو شده اند و به چشم نمی آیند.

در این شرایط سخت که نیازمند اتحاد هرچه بیشتر و جمع شدن امکانات موجود در تمامی کشورهای اسلامی هستیم تا با استکبار مبارزه کنیم؛ متأسفانه شیوخ مناطق نفت نشین خلیج به دنبال ایجاد نفاق و فتنه در میان مسلمانان هستند و برای در امان ماندن اسرائیل دشمنی ساختگی “ مترسک ایران ” را به مردم معرفی می کنند.

با این کمبود در مجاهدین و اسلحه و امکانات و مال، ندای استغاثه و کمک مسلمانان اویغور (در چین)

وگروزی (اتحادیه روسیه) وکشمیر(هند) به همراه سرزمین اندلس (در اسپانیا و پرتغال) که تعداد بسیار کمی هستند و اغلب مهاجرینی هستند که از کشورهای عربی مهاجرت کردند، به گوش می رسد. چگونه وارد جنگ شویم وقتی خود در گرداب فرو رفته ایم؟ گرداب فتنه و تکفیر و تفرقه؟ پس اولویت کجاست؟ یا چه چیزی را اول آزاد کنیم؟ چه وقت؟ و چطور؟؟؟

آیا می توانید خطوط کلی نحوه انجام این کار را توضیح دهید؟ من می ترسم که شعار عدم امکان دستیابی به اهدافمان، یک بهانه باشد برای ما تا از انجام وظایف فوری و نزدیک شانه خالی کنیم.

این چیزست که الآن به ذهنم می رسد. در پناه حق باشید.

نوشته:

مصطفی حامد - ابو ولید مصری

منبع:

سایت سیاسی مافا (ادبیات ممنوعه)

www.mafa.world/fa



